

۹- تک همسری: تحمیل تک همسری به زنان که به دنبال شکل گرفتن

مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی شکل گرفت، باعث آن شد که زنان در روابط جنسی خود نیز مانند روابط اجتماعی شان، تحت ستم قرار گیرند. تک همسری تکلیف شده به زنان طبقه کارگر، جهت حفظ و نگهداری یک واحد خانواده استوار به منظور باز تولید نیروی کار، لازم می باشد. لذا تک همسری حاکم در طبقه بورژوا که جهت انتقال ثروت در میان طبقه حاکم لازم است، به عنوان الگویی بر طبقه کارگر تحمیل می شود، اما با نقشی متفاوت در اجتماع.

ستم جنسی بر زنان عمدتاً نتیجه ای حاصل شده از زیر دست بودن آنان در جامعه طبقاتی است، نه عامل آن. همین رابطه در درک ساختار نقش های مبتنی بر جنسیت، ما را یاری می دهد. اگر چه مراحل طی شده برای به وجود آوردن این نقش ها که مبتنی بر جنسیت هستند، تأثیر روانی بسیار شدیدی روی مردم می گذارند و اغلب از راه های روانی دقیقی پیاده می شوند، اما صرفاً با روش های روان شناسی و روانکاری، از بین نمی روند. لذا این برخوردی تخیلی ای خواهد بود اگر باور کنیم که یک عمل تساوی بخش اجتماعی روانی بتواند در درون حزب یا سایر سازمان های کارگران، تضادهای عمیق ناشی از ساختار نقش های مبتنی بر جنسیت موجود در نظام سرمایه داری را حل کند.

این نقش های مبتنی بر جنسیت، فرا سوی همه این ها، یک هدف اجتماعی دیگر را نیز تأمین می کند. بدین وسیله می توان در نظام سرمایه داری، خانواده را حفظ و نگهداری کرد. به دنبال درک این امر باز هم ما می خواهیم در راه ساختن تک تک افراد و به وجود آوردن شخصیتی کامل و به دور از ضعف های ناشی از نقش های مبتنی بر جنسیت به طور انفرادی، مبارزه کنیم. این برخوردی تخیلی و انحرافی است. در حالی که لازم است بعضی از فشارهای ناشی از نقش های مبتنی بر جنسیت شکل گرفته را از بین برد (آن هم به وسیله همبستگی کلی در درون حزب، نه بر پایه

خواسته های فردی یا معالجات روانی) تا بتوانیم مبارزان بهتری علیه نظام سرمایه داری باشیم، اما روح و شخصیت ما همواره حامل لطمات اجتماعی که در آن زندگی می کنیم، می باشد.

ما اول باید شکل نظام اجتماعی امان را تغییر دهیم، قبل از این که شخصیت خود را به طور کلی عوض نمائیم و بدین منظور باید ریشه های مادی این نقش های مبتنی بر جنسیت را که نظام سرمایه داری به ما تحمیل کرده، از بین ببریم. وجود ستم جنسی و شکل گیری شخصیت به طور هم زمان، در کل وسیله ای هستند برای حفظ جامعه طبقاتی. آن ها توأمآ نقش مهمی در آماده کردن انسان برای قبول زیر دست بودن خود و اطاعت از اقتدار دیگری را به عهده دارند.

ستم جنسی حتا در، به قهقرا کشیدن مبارزات طبقاتی و تبدیل آن ها به عجز و ناراحتی های عصبی که به اشکال مختلف ظاهر می شوند. نیز نقش دارد. ناراحتی هایی که از زاویه مبارزات طبقاتی غیر معقول یا از نظر رهبران رفرمیست، پاسیو محسوب می شوند. در هر صورت، حتا اگر این فاکتورهای روحی چنین نقشی هم داشته باشند، باز هم نمی توان «آگاهی غیر واقعی» طبقه کارگر را در حد روان شناسی پایین آورد. برای ما، تأثیراتی که سرمایه داری برای متفرق کردن طبقه کارگر می گذارد و یا نتایج غیر اخلاقی ای که رهبران رفرمیست از خود به جای می گذارند، فاکتورهای سیاسی تعیین کننده ای به شمار می روند.

به این دلایل ما ادعای خیلی از فمینیست ها را مبنی بر این که زمینه اصلی مبارزه در راه رهایی، به دور مسائل جنسی دور می زند، رد می کنیم. این دیدگاه، انسان را به سوی تکیه بر سیاست های شخصی، اعتقاد به حل انفرادی ستم های جنسی و تدابیر تخیلی ای برای دستیابی به رهایی جنسی، سوق می دهد. علاوه بر این، این دیدگاه به علوم پزشکی، بالاخص در تجزیه و تحلیل های روحی و روانی، ارزشی برای یا بالاتر از مبارزات طبقاتی اشتراکی (کلیتو) به عنوان وسیله ای برای پایان دادن به ستم را می دهد.

مارکسیست ها سهم با ارزشی را که روان شناسی در بالا بردن فهم بشر داشته، رد نمی کنند. مشکلات شخصی را می توان با روش های مختلف روان شناسی تخفیف داده و یا معالجه کرد. اما ما بر این امر اصرار داریم که استفاده از تحلیل های روان پزشکی با مسائلی که ریشه در تضادهای اجتماعی داشته و باعث ناراحتی های شخصی و جنسی می شوند، کمکی به حل این مسائل نمی کنند. رمز موفقیت در درک این تضادها و یافتن راه حل برای آن ها، مطالعه تاریخ طبقات است. مطالعه وضعیت افراد باید در چهارچوب تاریخی آن ها انجام گرفته و برای از بین بردن ستم جنسی به کار برده شود. همین امر در مورد مردم و تحلیل های سیاسی- روان شناسی صادق است.

محدودیت های روش های روان پزشکی تحلیلی روان کاوانه به وسیله کار ویلهلم رایش به اثبات رسید. رایش با مطرح کردن اهمیت سیاست های جنسی به عنوان عنصری از ستم نظام سرمایه داری بر توده ها، مسیر بینش های مختلفی را در رابطه با راه هایی که نظام سرمایه داری برای شکل دادن، یا بهتر بگوییم از شکل انداختن، شخصیت انسان ها استفاده می کند، صاف کرد. اما از آن جایی که نتوانست رابطه بین زندگی اجتماعی، مبارزات طبقاتی و جنسیت را درست درک کند، مرتکب اشتباهات بزرگ گردید. او سیاست های جنسی را فراتر از مبارزات طبقاتی سیاسی و اقتصادی قرار داد و به تشریح رمز رهائی، در ابعاد صرفاً جنسی پرداخت (که نهایتاً هم در تنوری خود در رابطه با ارضاء جنسی به عنوان منبع انرژی، محو گردید). حقیقت امر این است که همان طوری که ستم جنسی حاصل از وجود جامعه طبقاتی است، جامعه ای که در درونش ستم بر زنان وجود دارد، به همین ترتیب هم رهائی جنسی کامل به دنبال یک انقلاب سوسیالیستی میسر است، نه پیش از آن.

هر جامعه طبقاتی ای ایدئولوژی خود را برای توجیه وجود استثمار و ستم دارد. ایدئولوژی واپس گرا در رابطه با مسائل جنسی، به هر درجه و نسبتی، همیشه یکی از چهره های جوامعی بوده است که در آن ها زنان تحت ستم قرار داشته اند.

ارزش های اخلاقی غالب در یک جامعه خاص، مانند کلیه عقایدش، ارزش های اخلاقی طبقه حاکم (یا ارزش های اخلاقی در خدمت طبقه حاکم) می باشند. با رشد جامعه طبقاتی، راه های تقویت و تحمیل اخلاقیاتی که به شدت نسبت به زنا ستمگر هستند هم رشد کرده اند. در خانواده، این اخلاقیات به وسیله شوهر بر زن، بر کودکان به وسیله پدر و مادر تحمیل می شوند. در ابعاد اجتماعی، کلیسا و به طور روزافزون دستگاه های ارتباط جمعی، ماشین های تبلیغاتی پرقدرتی برای اخلاقیات واپسگرا می باشند. آن ها قوانین اخلاقی شریک و زیان آوری را در رابطه با مسائل جنسی و جنسیت پیاده می کنند که تعیین کننده "نرمال" یا "غیرنرمال" بودن، هستند و باعث لکه دار شدن (اغلب با استفاده از روش های وحشیانه) کسانی می شوند که با آن قوانین یا "نرم" در اجتماع همگونی ندارند (بالاخص زنان و مردانی که گرایش جنسی نسبت به هم جنس خود دارند).

در جوامع سرمایه داری، اخلاق بورژوازی، علیرغم بعضی دوره های آزادش، وسیله ای است برای ستم رسانی به زنان. در جامعه بورژوائی، لذت جنسی بردن به طور آزاد و کامل یا از بین می رود و یا شکل ناقص دارد. در حالی که اخلاق بورژوائی در رابطه با مسائل جنسی، برای انسان ها به طور کلی جز بدبختی چیزی به همراه نداشته، اما برای زنان تأثیر و ابعاد خاص خود را داشته است، محدودیت هائی که برای زنان در رابطه با روابط جنسی مطرح است، بسیار فراتر از ابعاد آن برای مردان است. نظام سرمایه داری برای تقدس بخشیدن به کانون خانواده، از دادن حق کنترل بر دفعات بارداری زنان به خودشان جلوگیری نموده و حمله و برخوردی را که با زنان "زناکار" می کند با مردان نمی کند. در جامعه سرمایه داری هنوز هم لقب "خراب" و "فاحشه" دادن به زنان در بین اقشار مختلف جامعه وجود داشته و این طرز فکر بیمار هنوز هم حاکم است.

لذا به عنوان یک "نرم" در جامعه، انصراف زنان از داشتن روابط جنسی با افراد مختلف، مقرر می گردد. حق لذت جنسی بردن آن ها (که می تواند در بعضی مواقع به

طور کلی انکار شود هم) زمانی پذیرفته می شود که با یک نفر و در چهارچوب یک ازدواج باشد. الگوهای مناسب در این رابطه، مد می شوند تا آشکارا بتوان پتانسیل زنان را برای تشکیل یک زندگی که در آن روابط مساوی و لذت بخش جنسی وجود داشته باشد، پایمال نمود. زنان یا با تقوا هستند یا بدون اخلاق، در حالی که مردان اجازه دارند (و این حق به آن ها داده می شود) که به دنبال ماجراجویی های جنسی خود بوده و همواره "مرد زندگی" باشند. بدن زنان، تبدیل به چیز یا جسمی می شوند که مردان می توانند از آن ها برای لذت بردن استفاده کنند- به طور مجانی، در ازدواج و یا در قبال قیمتی به روسپی ها. از بدن زنان برای فروش کالاهایی به مردان استفاده می شود که هیچ ارتباطی با بدن آن ها ندارند.

با چنین دیر بی رحم و جا افتاده ای نسبت به بدن زنان، دیگر جای تعجبی نیست که تجاوز به زنان به طور گسترده متداول شده است. زنانی که این الگوی پذیرفته شده زن را در جامعه رد کرده و سعی در ابراز استقلال جنسی خود، از طریق رابطه جنسی داشتن با هم جنس، با هر دو جنس و یا با چند مرد هم زمان، می کنند، مورد سوء استفاده قرار گرفته و از حق قانونی خود برای نگهداری بچه های شان محروم و جزو انسان های غیرطبیعی محسوب می شوند. زنانی که همسر مرد و بچه ندارند، مورد ترحم قرار گرفته و نامناسب به شمار می آیند. لذا اکثریت بسیار قابل ملاحظه ای از زنان به این تحمیل تن در داده در تشکیل چنین خانواده ای می دهند، با وجود این که حاصل چنین "نرم" های خانوادگی جز پشیمانی و بدبختی نیست.

زنانی هم که معاش خود را از راه خودفروشی تأمین می کنند، در جامعه لکه ای بر نام شان زده شده و در اجتماع پذیرفته نمی شوند. در خیلی از کشورها، در حالی که این زنان مجرم به شمار می آیند، مشتریان مرد آن ها از همه گناهی مبرا هستند. چه شهادتی بهتر از این، بر اخلاق ریاکارانه و متعفن نظام سرمایه داری؟

علیرغم وجود اختلافات فرهنگی و سنتی گسترده در جهان، زنان در تمام دنیا مورد ستم جنسی قرار می گیرند. در دوران اقتصاد جهانی، همان اندک حمایتی هم که در

جوامع بدوی از زنان می شد، از بین رفت. در برزیل برای مثال، از میان قبایل باقی مانده در آمازون، زنان را ربوده و برای لذت و رفع حاجت مردان دنیای متمدنی که در حال راه یافتن به تمام گوشه و کنار این جنگل هاست، آورده می شوند. در نیمه کلونی هائی که تا حدودی پیشرفت کرده اند، شاید به اطاعت جنسی در آوردن زن، به طور زیرکانه ظاهری بهتر داشته باشد، اما نهایتاً وحشیانه و در ابعاد گسترده و تحقیر آمیز می باشد. در کشورهای امپریالیستی، نمونه های قانونی و رسمی ستم جنسی فراوان به چشم می خورند. علاوه بر این ها، در کشورهای نیمه کلونیزه (مانند تایلند و بخش هائی از آفریقای شرقی) روسپی گری تبدیل به صنعت توده ای شده و زنان در آن جاها به نهایت استثمار گردیده و مجبور به کار کردن در شرایط بسیار وحشتناکی می شوند که بدن آن ها را به شدت مستعد گرفتن بیماری های جنسی (و اغلب کشنده) می کند.